

## دو دیدگاه در جنبش زنان ایران: رفرمیسم و انقلاب

این تصادفی نبود که بعد از دست شدن قدرت سیاسی در 22 بهمن 1357، خمینی ترمیم دستگاه پوسیده و ضربت خورده دولت را با حمله به زنان شروع کرد. بلافاصله زنان قاضی را از کار برکنار کردند، حجاب و پوشش اسلامی را اجباری کردند، و پروژه آپارتاید جنسی را قدم به قدم به اجرا گذاشتند. این پروژه اسلامی کردن دولت و جامعه از همان آغاز با مقاومت زنان روبرو شد.

درسی و دو سال اخیر، زنان همه جا در خانه، خیابان، محل کار، مدرسه، دانشگاه و زندان بطور روزمره مورد ضرب و شتم و توهین و تجاوز قرار گرفته اند. اسلامی کردن دستگاه دولتی سلطنتی که خودش یک نظام حقوقی-سیاسی مردسالاری بود، خشونت این نظام را در شکل دینی و بشیوه ای افسارگسیخته رها کرد. تعجب آورنیست که مقاومت زنان علیه این نظام هرگز از حرکت باز نایستاده است. این مقاومت ها طیف بسیار وسیعی را تشکیل می دهند - از مبارزات خودبخودی و روزمره علیه حجاب گرفته تا مبارزه آگاهانه در عرصه هنر و دانش و سیاست، از "بدحجابی" و "نیم حجابی" در عرصه کوچک و خیابان گرفته تا ترجمه آثار فمینیستی، انتشار مجلات فمینیستی، سایت فمینیستی، وبلاگ نویسی، ایجاد تشکل زنان و غیره.

اما اگر مبارزه بین نظام پاتریارکی و زنان در روزمرگی زندگی لحظه ای آرام نمی پذیرد، مبارزه برای درک آن در عرصه تئوری بویژه دانش فمینیستی به همان شدت در جریان بوده است. درک آنچه در دنیا می گذرد، چه در عرصه روابط جنسی و چه در سایر عرصه های روابط اجتماعی، پای تئوری را به میان میکشد و تئوری پای سیاست و آنهم مبارزه طبقاتی، و مبارزه فکری در دو جبهه فلسفی ماتریالیسم و ایده آلیسم و دو روش درک دنیا یعنی دیالکتیک و متافزیک. مبارزه نهایتاً برسر اینست: آیا وضع موجود را باید ترمیم و تعدیل کرد یا آنرا از میان برداشت و دنیای دیگری خلق کرد؟ آیا باید بار هزاران سال ستم جنسی را همچنان بردوش بکشیم یا آن را بر زمین افکنیم؟ آیا آنچه را گذشتگان به ما تحویل داده اند و تحمیل کرده اند باید بپذیریم یا آنها را از هم بپاشیم؟ آیا می خواهیم که از عرصه ضرورت به عرصه آزادی قدم بگذاریم؟ فمینیسم، به معنی دانش و تئوری رهایی زنان، خودش عرصه ای از مبارزه طبقاتی است. این تئوری ابتدا در قرن هیجدهم در اروپا در اواخر عصر روشنگری و در دوران انقلابهای بورژوازی به صورت فمینیسم لیبرالی شروع شد، در قرن نوزدهم با پیدایش مارکسیسم رادیکالیزه شد، و بعد از تحول بیشتر در اشکال مختلف تئوریک در نیمه دوم قرن بیستم، در قالب مجموعه ای از مواضع تئوریک و با متدولوژی و فلسفه خودش جهانی فمینیسم مردسالاری را در همه زمینه ها به نقد کشید. به قدرت رسیدن جریان اسلامی در ایران و اسلامی کردن دولت مردسالاری بحث اسلام و روابط جنسی اسلامی را بیش از پیش وارد مطالعات فمینیستی کرد. در سی سال اخیر، دو جریان زن ستیز با سلاح آنتی فمینیسم به جنگ علیه زنان جهان پرداخته اند - یکی فمینیسم استعماری (Colonial Feminism) یا فمینیسم امپریالیستی و دیگری آنتی فمینیسم اسلامی.<sup>1</sup>

- 1 - "فمینیسم" استعماری یا امپریالیستی: این "فمینیسم" که سابقه آن به قرن 19 برمیگردد در دو دهه اخیر یکی از مؤلفه های سیاست خارجی دولت آمریکا بوده است. "فمینیسم استعماری" نظام سرمایه داری و بازارش را موتوردمکراسی و برابری و رفاه به حساب می آورد و با هر نوع دخالت جنبشهای اجتماعی و دولت برای تعدیل روابط نابرابر جنسی در اقتصاد و جامعه مخالف است و به همین دلیل هم با "کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان" (CEDAW) که به تصویب سازمان ملل رسیده مخالفت میکند. این خط مشی را میتوان در "فوروم مستقل زنان" (Independent Women's Forum) و سازمانهای مشابه به روشنی دید. "فوروم مستقل زنان" از حکومت بوش ده میلیون دلار دریافت کرد که بعد از سقوط صدام برنامه حکومت بوش را در رابطه با زنان عراق پیاده کند.<sup>2</sup> این تصادفی نیست که در عراق، تحت نظارت آمریکا و با شرکت دهها متخصص قانون اساسی از کشورهای چون آمریکا و کانادا و فرانسه، قانون اساسی جدید این کشور یک نظام سیاسی-حقوقی تئوکرات را پایه ریزی کرده است که در آن شریعت بند و زنجیرهای بیشتری به پای زنان این کشور بسته است.
- 2 - آنتی فمینیسم اسلامی: این جریان فمینیسم و هر ایده برابری زن و مرد را توطئه ای ضد دینی به حساب می آورد. جناحهایی از رژیم تئوکراتیک ایران و جریانهای بنیادگرای اسلامی و یهودی و مسیحی از جمله پایگاههای آنتی فمینیسم دینی هستند. با وجود اینکه بنیادگرایان اسلامی با سایر ادیان درگیر جنگی بی پایان هستند اما در ضدیت با رهایی زنان در یک جبهه قرار می گیرند. مثلاً در چهارمین کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل در پکن در سال 1995، بنیادگرایان اسلامی و مسیحی، از جمله ایران و عربستان سعودی و واتیکان، علیه حق سقط جنین جبهه واحدی گشودند. در سالهای اخیر "نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها (معاونت پژوهشی، اداره مطالعات زنان و خانواده)" برای مقابله با جنبش زنان، جلوگیری از رشد آگاهی فمینیستی و مخالفت با تاسیس برنامه های مطالعات زنان به ترجمه و نشر ادبیات ضد فمینیستی غربی مخصوصاً "آمریکایی پرداخته است. برای مثال:

- آلن ار. کلاین، *عریان کردن فمینیسم*، ترجمه و تلخیص: طاهره توکلی
- براسیس کریستنسن، *تأثیر فمینیسم بر فروپاشی حکومتها*، ترجمه و تلخیص: آزاده وجدانی
- کریستینا هوف سومرز، *خیانت زنان به هموعان خود*، ترجمه و تلخیص: پریسا پور علمداری
- وندی شلیت و نانسلی لی دموس، *دختران به عفاف و روی می‌آورند*، ترجمه: پریسا پور علمداری
- نانسلی لی دموس، *دروغ‌هایی که زنان باور می‌کنند و حقایقی که آنان را آزاد می‌سازد*، ترجمه و تلخیص: پریسا پور علمداری

با وجود اینکه "فمینیسم" استعماری و آنتی فمینیسم اسلامی علیرغم اختلافاتشان، بخاطر همسویشان در مخالفت با عدالت اجتماعی و برابری حقوقی زن و مرد در یک جبهه قرار می‌گیرند عواقب این همسویی برای بعضی از فعالین جنبش زنان روشن نیست. برای مثال، زنانی که در کشورهایی مثل ایران، عراق، افغانستان و فلسطین اشغالی در سازمانهای غیردولتی (NGOs) فعالیت میکنند متوجه آنتی فمینیسم پروژه "فمینیسم" استعماری و نژادپرستی و جنگ افروزی لجام گسیخته آن نیستند. در عرصه تئوری نیز، مدارا با یکی از دو اردوگاه ارتجاع دینی و امپریالیسم و یا پل زدن میان آنها در جریان است.

در چنین شرایطی که دنیا عرصه رقابت، سازش و تاخت و تاز محزب دو نیروی واپسگرا شده است، در مطالعات فمینیستی روندهای عقب نشینی، سازش و محافظه کاری غالب است، گاه بی پرده و گاه در قالب مبارزه با دیدگاه شرقشناسی و نژادپرستی به تقدیس ساختار تعلقات عشیره ای، دینی، قومی، منطقه ای و محلی می‌پردازند و زنان را تشویق به تسلیم شدن به روابط جنسیتی در درون این ساختارها می‌کنند.

علیرغم تنوع دیدگاههای فمینیستی، امروز روشن است که یک صف آرایی جدی بر سر جنبش‌های زنان صورت گرفته است. تاریخ شکل‌گیری این تعارض در رابطه با نظام مردسالاری ایران بیش از سه دهه نیست اما بازگویی گذشته این صف بندی در این مختصر نمی‌گنجد. یکی از لحظات این مبارزه بر سر چشم انداز رهائی زنان ایران، سخنرانی حامد شهیدیان تحت عنوان "*چشم اندازهای فرهنگی جنبش زنان ایران*" در دهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان ایران در سال 1999 بود. در این سخنرانی، حامد تاکید کرد که رهائی زنان در چهارچوب دین میسر نیست. حامد و من در سالهای قبل از مرگ نابهنگامش (اول اکتبر 2005) در یک جبهه تئوریک بودیم و با هم به بحث و تبادل نظر می‌پرداختیم. نوشته ای که در اینجا تجدید چاپ می‌شود مروری بود بر نظرات حامد که ابتدا در سال 2005 بصورت سخنرانی در کنفرانس سالانه "بنیاد پژوهشهای زنان ایران" ارائه کردم و سال بعد توسط بنیاد منتشر شد. در این نوشته تضادهای بین دو دیدگاه، دو درک و دو جهانبینی را در بستر مبارزه بر سر رهائی زنان بررسی کرده‌ام.

در طول سالهایی که از سخنرانی حامد و نوشته من میگذرد، مبارزه علیه رژیم اسلامی عمق و گسترش بیشتری یافته است. خیزش تابستان 1388 تضاد آشتی ناپذیر مردم ایران بویژه زنان را با رژیم دین سالار بیان کرد. تقابل‌ها یا قطب بندیهای فکری در این سالها در مورد آینده ایران و نقش زنان چه در داخل و چه در خارج شدت یافته است. نیروهای گوناگون فکری در وبلاگها و نشریات متعدد اینترنتی، مصاحبه و تفسیرهای رادیویی و تلویزیونی، سازمانهای حقوق بشر و سازمانهای زنان، و تشکلات غیردولتی گوناگون همه درگیر بحث و نظریه پردازی در مورد جامعه ایران و معضلات آن مخصوصاً زنان، جوانان، دانشجویان، کارگران، نویسندگان و هنرمندان و رویارویی آنها با اسلام و رژیم اسلامی هستند. بعنوان نمونه، وبسایت "مدرسه فمینیستی" فعالانه در پخش و انتشار مطالب گوناگون در مورد جنبش زنان تلاش می‌کند. اگر تحلیلهای تاریخی از جنبش زنان ایران را که در این سایت چاپ شده در کنار هم بگذاریم، روندی علیه نسل انقلابی سالهای پیش از 1357 و آرمانهایش می‌بینیم.<sup>iii</sup> روند ایدئولوژیک-سیاسی "مدرسه فمینیستی"، جا انداختن دیدگاههای رفرمیستی، ترمیم خواه و پراگماتیسم است. بعنوان مثال اخیراً مقاله و انتتین مقدم تحت عنوان "*فمینیسم اسلامی: موافقان و منتقدان آن*" در دو قسمت (ترجمه شیرین بهرامی راد - قسمت اول 28 مهر 1389 و قسمت دوم 20 آبان 1389) را منتشر کرده است. این مقاله که اول بار در بولتن ایران (*Iran Bulletin*, 2002) منتشر شد، مجدداً در سال 2002 در مجله *Signs* (مجله زنان در فرهنگ و جامعه) به چاپ رسید و سپس در نشریه جنسیت، سیاست و اسلام (*Gender, Politics, and Islam*) سال 2002 تجدید چاپ شد. پس از چاپ این مقاله در *Signs*، حامد شهیدیان نقدی مفصل بر این مقاله نوشت و به این مجله فرستاد، اما هیچگاه چاپ نشد. نسخه ای از این نوشته تحت عنوان "آنسوی رفرمیسم: پاسخی به مقدم" (*Beyond Reformism: A Reply to Moghadam*) را برای من فرستاد. این نقد حاوی نکات بسیار مهمی است که لازم میدانم بمناسبت چاپ جدید مقاله ام که عمدتاً مروری بر نظریات حامد شهیدیان است، آنها را بطور مختصر در زیر ذکر کنم. نقد اصلی شهیدیان به مقاله مقدم، جدا از افشای اطلاعات نادرست و اتهامات آن، رد پروژه مقدم برای آشتی دادن فمینیسم و اسلام در قالب "فمینیسم اسلامی" است. شهیدیان میگوید (ص 14):

..... رفرمیسم زنان اسلامی تلاشی است که همزمان برای زنان (مسلمان) هتروسکسوال (*Heterosexual*) طبقه متوسط، بالا، حرفه ای و دارای شغل خوب سهم بهتری تامین کنند و تمامیت دولت اسلامی را تضمین کنند. "فمینیست های اسلامی"، به عبارت دیگر، سعی کرده اند مقاومت های زنان را جهت و شکل بدهند نه آنکه آنرا

بوجود بیآورند. طرفداران فرمیسم اسلامی همچنین فراموش میکنند که سیستم اسلامی در بسیاری موارد چاره ای جز عقب نشینی از هدف اصلیش که خانه نشین کردن زنان بود نداشت.

سپس شهیدیان میگویند که سازش با رژیم اسلامی را نباید بعنوان دست آورد دید. مشکل تغییر تک تک قوانین زن ستیز اسلامی نیست. مشکل اصلی در دیدگاه فمینیستی-سکولار نوع مقدم است که ساختار پدرسالارانه-مذهبی و فئودالی این رژیم را نمی بیند. شهیدیان تاکید می کنند که او به مذاکره و چک و چانه زنی اینان با پدرسالاری (پاتریارکی) ایراد نمی گیرد بلکه تئوریزه کردن این عمل سازشکارانه بعنوان عملی رهائی بخش فمینیستی را به چالش گرفته است. اگر طیف وسیعی از فمینیست ها سازش زنان با نظام مردسالاری را تئوریزه می کنند، بعضی از فعالین آنرا به عرصه عمل می کشند. برای مثال، در جنبش زنان ایران، "کمپین یک میلیون امضا" و "تغییر برای برابری" رهائی زنان را در فرم و ترمیم نظام حقوقی-سیاسی رژیم دین سالار جستجو می کنند. این تئوری و پراتیک ریشه در پراگماتیسم دارند و در واقع بعضی از پیروان آن، برنامه فرمیستی را با توسل به دعوی پراگماتیسم توجیه میکنند.<sup>iv</sup> دید پراگماتیستی آنچه را در لحظه معینی سودمند باشد عمل درست و عین حقیقت به حساب می آورد. حقیقت در هر لحظه آن است که ممکن باشد. حقیقت را تنها در ضمن عمل می توان دریافت. اگر با جمع آوری یک میلیون امضا بتوان قوانین زن ستیز را لغو یا تعدیل کرد باید به دنبال آن رفت. در این دیدگاه فلسفی و عمل مبنی بر آن، نه تنها چشم انداز و آینده مطرح نیست بلکه درک از حال هم با تاکید بر عمل و سودمندی لحظه ای آن محدود می شود، وضع موجود را میپذیرد، و حداکثر به ترمیم و تعدیل کردن و بزرگ کردن آن می انجامد.

اگر فرمیست ها زن ستیزی نظام دین سالاری حاکم را تعدیل می کنند، گرایشی در چپ هست که حل ستم بر زنان را در سرنگونی رژیم خلاصه می کند و درکی اکونومیستی و پراگماتیستی از ستم بر زن ارائه میدهد. این دیدگاه ستم بر زنان را به منشا طبقاتی آن تقلیل میدهند، ستم را با استثمار اشتباه می کند و تصور میکند که اگر سرمایه داری جای خود را به سوسیالیسم بدهد، ستم بر زنان بخودی خود رفع خواهد شد. دیدگاه مذکور این واقعیت را نمی بیند که مرد کارگر در درون نظامی کارگراست که خانواده پدرسالار جزئی از کارکردش است، و مرد کارگر به شیوه ای سیستماتیک به زن ستم می کند همانطور که مردان سایر طبقات به زنان ستم می کند. به عبارت دیگر این ستمگری از دیگر طبقات به طبقه کارگر سرایت نکرده است و پاتریارکی تاروپود روابط اجتماعی را بهم می بافد. همچنین به این درک نرسیده است که طبقه، چه سرمایه دار چه کارگر، یک شیئی نیست بلکه رابطه اجتماعی است و روابط اجتماعی در فردای استقرار دولت سوسیالیستی بهیچ وجه از بین نمی روند و در سرتاسر دوران سوسیالیسم باقی خواهند ماند. به همین ترتیب در فردای انقلاب مردسالاری که یک رابطه اجتماعی است از بین نخواهد رفت همانطور که در هیچیک از انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم چنین نشد. البته که با بسیج زنان و با رشد آگاهی زن و مرد و لغو قوانین و آداب و رسوم و مناسک دینی مردسالاری و برقراری مناسبات انقلابی نظام پاتریارکی ضربه خواهد خورد، همانطور که در انقلابات قرن بیستم روی داد، اما ریشه کن شدن آن روندی طولانی است که با مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی گره خورده است. هم نظام طبقاتی و هم نظام جنسیتی هزاران مکانیسم تولید و بازتولید دارند. از دید تئوری مارکسیستی، حزب، دولت و قانون که معمار و ابزار ساختمان سوسیالیسم هستند خودشان محصول جامعه طبقاتی هستند و اگر در پروسه مبارزه با محدودیت های طبقاتی آنها مبارزه آگاهانه نشود خودشان عامل باز تولید روابط طبقاتی و مردسالاری می شوند.

خلاصه کنم، جنبش زنان، بدون آگاهی تئوریک توان بیرون آمدن از منجلاب کهنه روابط جنسیتی مردسالارانه را ندارد. نظام پاتریارکی اکنون در سرتاسر دنیا درگیر جنگ علیه زنان است. در حالیکه زنان ایران و سراسر دنیا به ستوه آمده اند، تئوری از پراتیک عقب مانده است. نسل جدید زنان باید به استقبال مبارزات تئوریک برود. مارکسیسم و فمینیسم هر دو تئوریهای تغییر جهان هستند اما هیچکدام به تنهایی و حتی با هم، در وضعی که امروز دارند، برای دگرگونی انقلابی دنیای سرمایه داری و ساختن آلترناتیوش - رهائی بشریت در جامعه کمونیستی - کافی نیستند. مارکسیسم و فمینیسم، هر دو احتیاج به نوسازی و بازسازی جسورانه دارند. تا وقتی که این کار صورت نگیرد، تا وقتی که تئوری انقلابی راهنمای مبارزه زنان نشود، جنبش زنان بازبچه نظام مردسالاری خواهد شد.

<sup>i</sup> در اینجا تاکیدم بر دو قطب امپریالیسم و ارتجاع دینی است. اما ناسیونالیسم هم، چه در قدرت و چه در تلاش رسیدن به قدرت، یک سیاست و پروژه پاتریارکال است و در شکل سکولارش با بندهای فراوان به دین گره خورده است.

<sup>ii</sup> برای نقد این برنامه و نقش " فوروم مستقل زنان " منبع زیر را ببینید:

Shahrzad Mojab (2009). "Imperialism, 'Post-war Reconstruction' and Kurdish Women's NGOs," in Nadjie Al-Ali and Nicola Pratt (eds.) *Women and War in the Middle East: Transnational Perspectives*. London, UK: Zed Books Publishers, pp. 99-128.

<sup>iii</sup> بعنوان مثال نگاه کنید به نوشته های زیر در سایت "مدرسه فمینیستی": محبوبه عباسقلی زاده، "جنبش زنان در دهه شصت: محافل زنان چپگرا" (18 آذر 1388).

<sup>iv</sup> به نوشته های زیر در سایت "مدرسه فمینیستی" بعنوان نمونه نگاه کنید:

جلوه جواهری (گردآوری)، "فلسفه عمل گرایی و فمینیسم، قسمت اول 21 بهمن 1386؛" "فلسفه پراگماتیسم و فمینیسم،" بخش دوم، 2 اسفند 1386؛ "امید و آرمانشهر در فمینیسم عمل گرا،" قسمت سوم 24 فروردین 1387؛ "فمینیسم عمل گرا،" قسمت چهارم، آموزش و پرورش، 3 خرداد 1387؛ "فمینیسم عمل گرا،" قسمت آخر، 9 شهریور 1387؛ و گفتگوی جواد موسوی خوزستانی با دکتر کاظم علمداری، "فلسفه پراگماتیسم و تحول دمکراتیک در ایران،" 22 شهریور 1387.